أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم‌

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحيم‌

وصلَّى اللَه عَلَى سيّدنا و نبيّنا أبى‌القاسم مُحَمّدٍ

وعلى آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة عَلَى أعدائِهِم أجمَعينَ‌

 يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صابِرُوا وَ رابِطُوا [سورهآل عمران آیه ٢٠٠]

 در فكر بودم كه برای امروز چه موضوعی را در نظر بگیرم و خدمت رفقا و دوستان مطرح كنم. باتوجه به مطالبی كه از طرف دوستان به دست بنده می‌رسد بهنظر رسید كه نسبت به برداشت از مسئله‌سلوك و نگرشی كه بزرگان در ارتباط با این مسئله داشتند، شاید مناسب باشد كه خدمت دوستان مطالبی را عرض كنم، گرچه همه بحمداللَه اهل مطالعه و اهل ادراك و در واقع می‌شود گفت كه صحبت ما با رفقا و دوستان دیگر به صورت ردّ و بدل و تبادل مطالب است تا بیشتر جنبه تعلیم و تعلّم داشته باشد

 یكی از مسائلی كه شاید برای بعضی هنوز آن طور كه باید و شاید تبیین نشده و نسبت به كیفیت انتخاب مسیر و برداشت نسبت به مسیر، هنوز نقاطی وجود دارد مسئله مواجهه با هدف و غایت و جمع بین این مسئله با حوادث و پدیده هایی كه در زندگی پیش می‌آید و این یك مسئله بسیار مهمی‌است و شاید مهمترین مسئله باشد. این قضیه را كم و بیش در جلسات عنوان بصری بنده مطرح كردم، نمی‌دانم خدمت رفقا و دوستان تا چه اندازه مسئله روشن شده است كه اصل و اساس حركت انسان و بخصوص افرادی كه هدف و مقصد غایی خود را رسیدن و و صول به معرفت الهی و كمال می‌دانند این مسئله باید برای آنها كاملا مورد توجه قرار بگیرد و از این باب كه گاهگاهی در نوشته جات و نامه هایی كه مطرح می‌كنند به نظر می‌رسد شاید نیازی به توضیح باشد، از این نقطه نظر گفتم امروز راجع به این نكته مطلب و عرایضی خدمت دوستان عرض كنم.

 زندگی در این دنیا هیچ وقت یكسان و به یك نحو نیست برای هیچ كس. و برای هر شخص در این دنیا فرازها و نشیب‌هایی خداوند قرار داده است و هیچ كس از این قاعده مستثنی نیست. به قول خواجه می‌فرماید:

بنوش باده كه قسّام صنع‌ \*\*\* قسمت كرد در آفرینش از انواع نوش دارو نیش‌

 انشاءاللَه رفقا كه شعر حافظ را می‌خوانند در طول شبانه روز و بااشعار حافظ آشنا هستند. مرحوم‌

 آقا می‌فرمودند مگر می‌شود سالك با دیوان حافظ آشنا نباشد. بسیار اشعار آب داری دارد حافظ، و راهگشا است. اشعاری است كه از شهوداو برمی‌خیزد و از ادراك او سرچشمه می‌گیرد و از ضمیر او تراوش می‌كند و اگر بخواهیم عبارت بهتری را برای اشعار جناب خواجه بیاوریم بایدبگوییم كه اشعار او شبیه به الهام و وحی است و از خود نمی‌گوید. دیگران لفاظی می‌كنند الفاظ استعارات كنایات، اینها را جمع می‌كنند و می‌آیند ادا درمی‌آورند و از این كتاب به كتاب دیگرنقل می‌كنند یا این كه اگر ذوق شعری دارند این الفاظ و عبارات را در قالب شعر مطرح می‌كنند و كسی كه اهل خبره باشد با یكی دو خط شعر متوجه می‌شود كه اینها همه تعابیر تعابیر مجازی است و از حقیقت بویی به مشام اینها نرسیده است. ولی حافظ این طور نبود.

 حافظ اشعارش از حقیقت سرچشمه می‌گیرد و از حقیقت نشأت پیدا می‌كند لذا انسان وقتی كه با حافظ انس دارد احساس وحدت می‌كند و این كاملا مشخص است كه گویا از ضمیر او صحبت می‌كند مطالب را از ضمیر او بیان می‌كند و برای خیلی از افراد هم اتفاق افتاده است. یكی از دوستان نقل می‌كرد، یك شخصی می‌گفت. یك جریانی برای ما اتفاق افتاده بود خیلی جریان ناراحت كننده‌ای بود و من خیلی در این اندیشه بودم كه چطور ...؟ آخر ما كه كاری نكردیم! مسئله ای برای ما نبوده! چرا باید این طور باشد؟ چرا باید افراد نسبت به ما این طور تفكر كنند؟ چرا باید ...؟ می‌گفت همین طور ما در اندیشه و تفكر این گونه مسائل بودیم، دیوانی آن جا بود و برداشتیم و از حافظ، جناب خواجه مدد گرفتیم و تفأُل زدیم و این شعر درابتدا آمد. دلتنگ حالا به همین تعبیر مباش ای دل از طعن حسود، یا طعن حسود ای دل/ شاید كه چو وابینی خیر تو در این باشد!

 خیلی عجیب! می‌گفت از این قضیه یك مدتی گذشت و بعد برای من منكشف شد آن شخص نقل می‌كرد كه دقیقا خداوند متعال برای ما خیر را در این خواسته كه وضعیت به این كیفیت باشد و اوضاع به این نحو باشد تا ما بتوانیم محفوظ باشیم، از بسیاری از خطرات در امان باشیم. خود بزرگان هم، مرحوم آقا و اینها با دیوان حافظ خیلی سر و كار داشتند من خیلی اوقات می‌دیدم كه مرحوم آقا دیوان حافظ در جلوی میز ایشان است یا خودشان وقتی كه تنها بودند اشعار حافظ را زمزمه می‌كردند گاهی با صدای كم اشعار حافظ را می‌خواندند، در مجالسشان خیلی اشعار حافظ خوانده می‌شد و خلاصه گاهی اوقات می‌شد به افراد، به این و آن می‌گفتند كه بعضی از همین ابیات را معنا كنند و علی كل حال دیوان حافظ دیوانی است كه انسان از او بی نیاز نیست.

 جناب خواجه در این جا نسبت به اوضاع زمان و مطالبی كه می‌گذرد بر سالك این طور

 می‌فرمایند كه باید انسان به آن چه كه از ناحیه پروردگار می‌آید رضا باشد بنوش باده كه قسّام صنع قسمت كرد در آفرینش از انواع نوش دارو نیش.

 برای هر شخصی راهی تنظیم شده است و طبق آن راه و مسیر و برنامه حركت می‌كند در آن مسیر گاهی ازاوقات صحت است گاهی از اوقات مرض است گاهی از اوقات تندرستی است گاهی از اوقات ناملایمات است یسر است یا عسر است گاهی از اوقات گرفتاری است و گاهی از اوقات فراخی و گشایش است و این اختصاص به سالك و غیر سالك ندارد همه در این قضیه یكسان هستند. یك شخصی از رفقا به شخص دیگری داشت نقل می‌كرد، آمد پیش من، آقا این كه می‌گویند انسان اگر سالك باشد به ابتلائات و امراض و اینها گرفتار می‌شود درست است؟ گفتم نه! این غلط است. گفتم اینها كه در بیمارستان روزی دهها نفر از بین می‌روند همه سالك هستند؟ گفتم بروید به بیمارستان سر بزنید به پزشك قانونی سر بزنید ببینید این جاهایی كه از كوچك و بزرگ و بچه، جوان، پیر اینها به انواعابتلائات مبتلا هستند اینها مگر همه سالك هستند؟ تقدیر و مشیت ا لهی است بر این كه هر شخصی .... انسان از فردای خودش هم خبر ندارد.

 در این میان آدم رند و زرنگ به این نكات توجه نمی‌كند، آن نكته كه مدّ نظر است این جا است. بعضی ها حواس و فكر و اساس و پایه زندگی خود را بر اساس حوادث قرار می‌دهند بر اساس خوشی ها قرار می‌دهند البته منظور از این بحث نود درصد جمعیت است نود و نه درصد است بر اساس رسیدن به اوقات خوش ظاهری و گشتن و كیف كردن و مجالس داشتن و پارتی داشتن و این طرف و آن طرف رفتن و به یك نحوی اوقات را به سر كردن و رسیدن به آن اعتبارات و به آن چه كه مورد توجه است و بر این اساس ذهن و فكر و هوش و حواس خود را روی این قضیه می‌گذارند، اگر كم شد موجب فكر و تشویش و اضطراب آنها است اگر بر وفق مراد گشت موجب خوشبختی آنها است، این همان اكثریت غالب هستند كه زندگانی و عمر خود را به این نحو سپری می‌كنند

 درس می‌خواند برای رسیدن به موقعیتی كه بتواند زندگی خود را تأمین كند به دنبال حرفه ای می‌رود تا این كه بتواند برای آیندةخود موقعیت درخشان ذهنی به وجود بیاورد ارتباط با افراد پیدا می‌كند برای این كه بتواند در روز مبادا از اینها استفاده كند به طور كلی تمام هوش و حواس، برای رسیدن به این مسائل اعتباری است و این اكثریت مردم است و در این زمینه بین عالم ظاهری و بین غیر عالم ظاهری تفاوتی نیست هیچ تفاوتی نیست یعنی همان طوری كه ممكن است یك شخص درس بخواند و به دانشگاه برود و مراتب علمی‌را طی كند برای این كه آن مراتب بالا را حیازت كند برای‌

 رسیدن به منافع و متامع دنیوی، همین طور ممكن است یك شخص وارد علوم دینی شود یا وارد بخشهایی از این علوم دینی شود برای این كه به یك مراتبی برسد و یك مسائلی را حیازت كند و بعد بتواند استفادة دنیوی كند یا این كه شخص خودش را به مرا رت‌هایی بیاندازد به مواضعنا مناسبی بیاندازد به مرارتها و صعوبتها و شكنجه ها و آزارها بیاندازد برای این كه بتواند در آتیه از اینها استفاده كند.

 در جلسات گذشته عنوان بصری راجع به سیاست اسلام وقتی كه بنده صحبت می‌كردم یك روز در ضمن صحبتها به این مسئله پرداختم كه اصل و اساس در سیاست وحكومت اسلام بر خلوص نیت است الان در دنیا حكومتهای متفاوتی وجود دارد حكومتهای استبدادی و ظا لمانه و دیكتاتوری و حكومتهای غیر استبدادی، حكومتهای به اصطلاح دموكراتیك ولی همه اینها بر اساس نفس و نفسانیات است شما الان در این حكومتهایی كه در دنیا هست یك حكومت دست بگذارید، حكومت عراق حكومت كشورهای عربی حكومت اروپا حكومت آمریكا حكومت جزایر كذا، حكومت استرالیا حكومت خاوردور خاور نزدیك خاورمیانه، تمام اینها، آفریقا، كدام یك از این حكومتها بر اساس خلوص نیت و صفای باطن و خدمت به مردم است؟ یك كدام نیست. تمام اینها بر اساس متامع دنیوی است منتهی در این متامع دنیوی شیوه عملكرد تفاوت می‌كند

 او برای این كه به متامع دنیوی برسد مجبور است خدمت به خلق كند اگر نكند كنارش می‌زنند حالا بعضی از حكومتها است مثل حكومت صدام خدمت به خلق هم نمی‌كند حكومت دیكتاتوری است و بدون خدمت به خلق به حكومتش ادامه می‌دهد ولی بعضی از حكومتها است كه نه! اگر خدمت به خلق نكنند اینها باید بروند كنار، نه این كه به خاطر خدا و پیغمبر و انصاف و وجدان و مبانی و ارزشهای انسانی آن زعمای امور و حكام، خدمت به خلق را انجام می‌دهند، برای این كه سر كرسی باشند برای این كه پشت میز باشند بالاخره اشتغال به یك منصبی راه دارد اگر شخصی بخواهد رئیس یك بیمارستان باشد باید پزشك باشد و الا فردی كه اشتغال به نجاری یا آهنگری دارد كه رئیس بیمارستان نمی‌كنند راه دارد همین طور زمام امور مردم را به دست گرفتن راه دارد

 مرحوم آقا می‌فرمودند معاویه خیلی دست و دل باز بود و آلةا لریاسه سعه الصدر، آلت ریاست است این است كه سعه صدر داشته باشد دست و دل باز باشد گشایش داشته باشد خسّت به خرج ندهد و به همین وسیله افراد را جذب می‌كند، حالا چون معاویه بذل و بخشش می‌كند آدم خوبی است؟ معاویه سمرة بن جندب را خواست و گفت می‌خواهم بر علیه علی روایت درست كنی از اینها همیشه بودند دیگر آیه قرآنی راكه مربوط به ابن ملجم هست درباره‌علی و آیه‌ای كه راجع به خوابیدن در

 جای پیغمبر و اینها هست و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات اللَه .. این راجع را به ابن ملجم بیاوری، جای این دو تا را عوض كن، گفت چقدر به من می‌دهی؟ بیا معامله كنیم. گفت صد هزار درهم؟ گفت كم است گفت من دینم را به صد هزار درهم كه نمی‌توانم بفروشم! گفت دویست هزار درهم گفت نه نه نعوذ باللَه من بیایم به خدا تهمت بزنم به رسول خدا افترا ببندم، چه از من می‌خواهی؟ با این ریش سفید تا این جا! گفت سیصد هزار! آن هم می‌داندطرفش چیست! آن هم مطلب را زود خالی نمی‌كند، قیمت را بالا می‌برد اینها دیگر دعواها و تعارفات دیپلماتیك است، بعد بالا می‌برد، بالاخره گفت چهارصد هزار دینار بیشتر نمی‌دهم، آخرش این قدر است چهار صد هزار درهم كه كم نیست، هر درهمی‌را ده تومان در نظر بیگرید ببینید چهارصد چقدر می‌شود! بسیار خب، آمد رفت بالای منبر گفت خودم شنیدم از لبان پیغمبر كه این آیه و من الناس یشری نفسه ابتغاء مرضات اللَه مربوط به ابن ملجم است. آن آیه كه می‌گوید در آن آیه است كه بعضی از افراد هستند كه اینها یهلك الحرث و النسل و كذا، كه حرث ر ااز بین می‌برند نسل را از بین می‌برند در زمین فساد می‌كنند آن مربوط به علی بن ابیطالب است! التفات می‌كنید؟ چهارصد هزار درهم می‌گیرد و می‌گذارد در جیبش بلند می‌شود می‌رود ....

 معاویه دست و دل باز بود ولی این طوری! حالا معاویه آدم خوبی است؟ این پولها را از جیب خاله‌اش نیاورده كه بر دارد تقسیم كند پول بیت المال است پول مردم است برای تثبیت كرسی و میزو صندلی خود، پول مردم را در این راستا خرج می‌كند. آلة الریاسه .. هرچیزی یك راهی دارد یك روشی دارد الان حكومتها در دنیا راه و روش تثبیت را خدمت به مردم قرار می‌دهند ولی این درست است؟ حالا بگویند تو می‌خواهی به مردم خدمت كنی تو بیا كنار حزب دیگر بیاید می‌گوید نه! من می‌خواهم باشم ا گر چه حتی خدمت به خلق هستولی باز بر اساس نفس است باز هم خدا خیرشان بدهد

 عمر همین كار را انجام می‌داد، عمر هم می‌آمد وضع و زندگی خودش را به نحوی قرار می‌داد و به نحوی تنظیم می‌كرد كه موردتوجه مردم بود اما همین كه مسئله به حكومت و خلافت امیرالمؤمنین كشیده می‌شد اگر او را قطعه قطعه می‌كردند حاضر نبود حق را به امیرالمؤمنین بدهد.

 اما در اسلام مسئله این طور نیست. حكومت اسلام بر اساس خلوص نیت است. مرحوم آقا در آن جریاناتی كه در سنةخورشیدی با رهبر انقلاب داشتند و مسائل را همراه و همگام با ایشان پیگیری می‌كردند، افرادی را كه برای گزینش و همكاری دعوت می‌كردند اولین شرطی را كه ایشان با آنها می‌گذاشتند این بود الان شاهدان عینی هنوز حیات دارند مطالبی را كه از آن موقع در نظر دارند بیان‌

 می‌كنند اولین شرط این بود كه آقاجان، اگر شما آمدی با ما دراین راه همكاری كردی و بعد مورد تعدی قرار گرفتی تو را گرفتند به زندان انداختند شكنجه كردند اموالت را بردند مصائب زیادی را بر تو وارد كردند و بعد از زندان درآمدی و یا اینكه در آن جا بودی و بعد حكومت اسلامی‌تشكیل شد بعد از تشكیل حكومت اسلامی‌به تو گفتند آقا برو در خانه بنشین كاری به كسی نداشته باش، چه حالی پیدا می‌كنی؟ خوب توجه كنید چه را می‌خواهم عرض كنم خدمتتان بعد از این همه زندان رفتن و شكنجه رفتن و به دنبال تعقیب قرار گرفتن و مورد آزار واقع شدن و اینها و اتلاف عمر بیست سال سی سال ده سال، مشخص كه نمی‌كند و اتلاف وقت، حكومت اسلامی‌تشكیل شد مثل این كه الان تشكیل شد دیگر، در سنه ٥٧ خورشیدی انقلاب به پیروزی رسید و حكومت تشكیل شد، ایشان گفتند اگر به تو گفتند برو در منزل بنشین، آقا ما با شما كاری نداریم، بفرما در منزل، خیلی ممنون تا به حال آمدید و زحمت كشیدید ولی حالا كاری با شما نداریم، در نفس خود چه احساسی داری؟ اگر ... و ایشان هم شوخی نمی‌كردند با كسی شوخی نداشتند، می‌گفتند ما در این حكومت و در اجرای این حكومت به دنبال این افراد داریم می‌گردیم. مرحوم آقای مطهری بر این اساس با مرحوم آقا بیعت كرد مرحوم قاضی طباطبایی در تبریز كه گروه فرقان ایشان را به شهادت رساندند در آن موقع بر آن اساس با مرحوم آقا بیعت كرد مرحوم آیت اللَه آقا سیدعبدالهادی میلانی كه مرحوم آقا می‌فرموند بعد از مرحوم آقا سیدعبدالهادی شیرازی در نجف، به تنها كسی كه من [به افراد می‌] گفتم می‌توانی [د از او] تقلید كنید. مرحوم آقا سیدعبدالهادی میلانی بود افراد را به كسی دیگر احاله ندادم ایشان براین اساس با مرحوم آقا بیعت كرد، مرحوم شهید سپهبد قرنی كه در اوایل انقلاب توسط همین گروه فرقان به شهادت رسید او هم بر این اساس با مرحوم اقا بیعت كرد، در آن مجلسی كه مرحوم اقا و آقا سیدعبدالهادی میلانی و مرحوم شیهد سرلشگر قرنی بودند، بر این اساس كه اگر آمدند و كاری انجام دادند و بعد گفتند آقا بفرمایید بروید در خانه بنشیند، هیچمسئله ای نیست، بسیار خب! تا این جا آمدیم و كارانجام دادیم و زحمت كشیدیم و الان دیگر به ما نیازی نیست می‌رویم در منزل می‌نشینیم یا می‌رویم در هر جایی كه به ما گفتند و برای ما تقریر كردند. این می‌شود آن وقت حكومت اسلام.

 خب این نیت و این خلوص باید تفاوت بگذارد بین حكومت اسلام و بین سایر حكومتهای دیگر و از این جا ما متوجه می‌شویم كه در مسیر اسلام و در راهی كه بزرگان و اولیاء اسلام به افراد توصیه می‌كردند وتوصیه می‌كنند آن چه كه فقط و فقط وجود دارد آن مسئله خلوص نیت است. یعنی هدف و اساس حركتانسان باید توحیدی باشد مگر برای خدا كار نمی‌كنیم؟ خدا می‌گوید تا این جا بیا و بقیه‌

 اش را نمی‌خواهد انجام بدهی. انسان شوخی كه ندارد خودش را هم نمی‌تواند گول بزند. من با یك فرد صحبت می‌كردم یك شخصی بود شخص عادی البته زندان رفته بود در زمان شاه و مورد اذیت هم قرار گرفته بود، من با ایشان صحبت می‌كردم گفتم چرا شما به كار خودتان نمی‌پردازید در همین بازار و اینها وكار را دست كاردان نمی‌سپارید؟ می‌گفت مثلا كی؟ من اسم شخصی را آوردم، گفت این كه زندان نرفته است این كه زندان نرفته است! گفتم چون زندان نرفته است نباید از او استفاده شود؟ گفت نخیر! زندان را ما رفتیم او بیاید استفاده كند! ببینید! تمام شد قضیه، تمام شد. مسئله دیگر تمام شد. زندان را ما رفتیم او بیاید استفاده كند؟ این جا جای استفاده است؟

 در حركت توحیدی انسان فقط باید خدا قرار بگیرد امروز اگر آمدند به من گفتند جناب اقای طهرانی شما تا الان برای این جمعیت صحبت كردید خیلی از شما ممنون، تشكر، یكی از ملائكه بیاید و بگوید خیلی از شما متشكریم آمدید این جا و صحبت كردید و مطالبی نقل كردید، از بزرگان مسائلی را گفتید افرادی كه خب علی كل حال اینها اهل درد هستند اهل درك هستند اهل ادراك و شعور هستند حمیتی دارند غیرتی دارند راهی را طلب می‌كنند این را گرفتند و به نتیجه هم رسیدند بسیار خب حالا از این به بعد دیگر با شما كاری نداریم بفرمایید بفرمایید بروید در حوزه درستان را بدهید، یا این كه بفرمایید در منزلتان، مگر شما نمی‌گوییداینها زحمت دارد؟ دیگر زحمت نكشید، دیگر بفرمایید. من نسبت به این قضیه چه احساسی پیدا می‌كنم و در دل خود با این پدیده چطور برخورد می‌كنم؟ می‌گویم نه! این همه ما، دو ماه یك مرتبه بلند شدیم آمدیم این جا، زحمت كشیدیم صحبت كردیم آن كار را كردیم آن كار را كردیم! تا یك همچنین فكری برای من پیدا شود تمام! یك خط قرمز روی تمام این مسائل می‌كشند. شما برای كی كار كردید؟ شما برای كی داری حرف می‌زنی؟ شما برای كی داریتقلا می‌كنی؟ اینها كه زحمتی نیست ما كه شوخی می‌كنیم با رفقا، ما كه صحبت می‌كنیم فرض كنید یك ساعت یك ساعت و نیم آن صحبت را این جا می‌كنیم، صحبت كردن كه خب برای ما چندان ....، وقتی قرار باشد مطالب بی محتوا باشد دیگر صحبت كردن كه چندان مؤنه‌ای ندارد

 حساب خیلی دقیق است خیلی مهم است سرمان نباید بیاندازیم پایین رد شویم نباید مطالب را سربسته بگذاریم، این جا اگر آمدیم و توانستیم دو روزی از خود چهره ای بسازیم، آن طرف دیگر نمی‌شود چهره ساخت، آن طرف چهره را نشان می‌دهند. مرحوم آقا و اولیاء خدا در ارتباط با افراد این گونه بودند یعنی آن چه كه فقط مدّنظر بود خلوص نیت و صفای باطن بود و بس، بقیه هم تحت الشعاع قرار می‌گرفت. لذا نحوه عملكرد آنها با دیگران تفاوت می‌كند نحوه‌عملكرد آنها با افراد دیگر تفاوت‌

 می‌كند.

 خدای متعال زندگی افراد را دارای فراز و نشیبهایی قرار داده، هر شخصی برای خودش یك فراز و نشیبی در زندگی دارد اگر از یك جا خداوند گشایش و فراخی به شخصی بدهد از جای دیگر جبران می‌كند خدا هم خوب بلد است اگر از یك جا انبساط و فرح برای انسان حاصل بشود از جای دیگر و به یك وسیله دیگر، مسئله به یك كیفیت دیگری درخواهد آمد دیر و زود دارد ولی بالاخره تفاوت دارد. یك وقت یكی از این رفقا ازدواج كرده بود، در آن موقع با شخصی وصلت كرده بود و بالاخره لابد طرفین آن نكات مورد توجه را در یكدیگر یافته بودند و خیلی خوشحال بودند و مشعوف بودند و یادم است در آن زمان ما طهران آمده بودیم از مشهد و خیلی سركیف و سرمست آمده بودند خدمت مرحوم آقا تا این كه مرحوم آقا عقدشان را بخواند. مرحوم اقا بودند و بنده، ایشان طرف ایجاب بودند و بنده هم طرف قبول. خلاصه خیلی معلوم بود كه هر دو در حال و هوای بسیار رضایت مندی به سر می‌برند! ما هم در دلمان می‌خندیدیم، وقتی كه خواستند از منزل بیایند بیرون، عقد را خواندیم وقرار بود بیایند از آن جا بروند، آن مخدره قرار بود از جایی برود برای جایی و ایشان هم كه بلیط داشت، قرار بود برود فرودگاه و آن جا ...، دم درخیلی با بهجت و خوشرویی ما را بغل كرد و بوسید و فلان و ...، آقا! پدر شما وقتی كه بریزد دیگر رودخانه رودخانه می‌ریزد و پیاده ....! گفتم حالا صبر كن خدمتت می‌رسیم! حالا آن طرف سكه را ندیدی! البته به او نگفتم فقط د ردلم می‌خندیدم، می‌گفتم انشاءاللَه، انشاءاللَه موفق باشید همیشه شادكام و مسرور باشید و آن هم خیلی سرحال.

 از این قضیه یكی دوسالی گذشت، آقا دو سال نشد حدود یك سال، یك روز ما در بیرونی منزل آقا را باز كردیم دیدیم صدای داد و بیداد دارد می‌آید، هنوز مرحوم اقا از اندرونی نیامده بودند در بیرونی چه خبر است؟ البته تا حدودی متوجه شده بودیم كه بینشان یك مسائلی هست و شكرآب شده، ما رفتیم پشت در و دیدیم بله! آقا به خانم می‌گفت صبر كن آقا بیاید یك حسابی از تو برسم فلان كردی و ...! آن هم می‌گوید صبر كن خودم حسابت را می‌رسم فلان. هنوز آقا نیامده بودند، هیچی! ما دیدیم با این وضع كه نمی‌شود، مرحوم آقا بیایند و داد و بیداد را بشنوند كه درست نیست و چی هست و ...، بعد دیگر در را به هم زدیم و اینها متوجه شدند كسی آمده، تا این كه مرحوم آقا آمدند از آقا وقت گرفته بودند كه بیایند خدمت ایشان آمدند آن جا، از مطالبی كه رد و بدل شد البته بنده كنارنشسته بودم در همان اتاق مجاور و داشتم به مطالعه خودم می‌پرداختم ولی صدا می‌آمد دیدم به به به! نه تنها ازآن رودخانه هایی كه می‌فرمودند در ابتدای قضیه، خبری نیست بلكه قضیه از این حرفها گذشته و رودخانه‌

 به جوب و جوب هم خشك شده و از این جوب هم دارد حرارت بالا می‌رود و بیابان لم یزرع! فقط ماندند كه آقا اجازه بدهد اینها از هم جدا شوند، یعنی دیگر تمام است قضیه، این به آن می‌گفت و بعد هم بالاخره جدا شدند البته نه در زمان مرحوم آقا، بعد از مرحوم آقا جدا شدند. هم آن موقع اشتباه بود هم بعدش اشتباه بود حالا خدمت شما عرض می‌كنم‌

 آن وقت نفس در یك شرایطی قرار گرفته بود كه اوضاع را بر وفق مراد می‌دید جریانات را مطابق با خواست می‌دید مسائل را همراه با مشتهیات می‌دید لذا پدیده ها برایاو زیبا بود دنیا برای او زیبا بود ارتباطات برای او زیبا بود دنیا را قشنگ می‌دید خیابانها را قشنگ می‌دید درختها را قشنگ می‌دید آسمان را قشنگ می‌دید افراد را قشنگ می‌دید چون خود را قشنگ می‌دید چون نفس خود را زیبا می‌دید اوضاع را بر وفق مراد می‌دید التفات می‌كنید آن جا دیگر آقا خیلی خوب است، آقا به قول خودش رودخانه رودخانه جاری می‌كند صحبتها همه لطیف است اشارات همه ظریف است كلمات همه معنادار است عنایات دیگر مثل باران فا ئز است. نكته خیلی مهم است خیلی نكته مهم است و دوستان به این مسئله خیلی توجه كنند. ولی همیشه كه این طور نمی‌ماند بالاخره اوضاع در دست ما نیست زندگی در دست ما نیست پدیده ها و حوادث در دست ما نیست مدتی می‌گذرد پسرش تصادف می‌كند و پایش می‌شكند مدتی می‌گذرد فلان كس از خانواده او فوت می‌كند و از دنیا می‌گذرد مدتی می‌گذرد فلان قضیه اقتصادی به ایشان برخورد می‌كند و كلی از اموال می‌رود، اینها چیست؟ اینها یكی یكی می‌آید و آن مشتهیات نفسانی را كم كم تبدیل به مسائل آزاردهنده می‌كند. همان طوری كه از این طرف قضایا پیدا می‌شود از آن طرف هم پیدا می‌شود. برای مخدره مكرمه مجلله هم طبعا ممكن است مسائلی پیدا شود، مدتی كه می‌گذرد دیگر آن نشاط و شادابی رو به تقلیل می‌گذارد، با توجه به این قضیه، نحوه برخورد هم دچار نوسان می‌شود اینها همه دست به دست هم می‌گذارند و بعد كم كم ناراحتی ها شروع می‌شود توقع‌ها كم كم شروع می‌شود و توقع ها تبدیل به یك پروسه می‌شود و به یك جریان عادی درمی‌آید از توقع تبدیل به برخورد نامناسب و كم كم به جایی می‌رسد كه خب دیگر ....

 و این در همه موارد، برای همه افراد این قضیه به چشم می‌خورد و این اختصاص به افراد عادی ندارد افراد عالم هم دارای این مسئله هستند اوضاع بر وفق مراد و مرام باشد سرحال و سركیف و .... بحمداللَه دین رسول خدا خیلی رونق دارد بحمداللَه اسلام خیلی گسترش دارد بحمداللَه مردم در مسیر هستند، حالا چرا؟ چون مسجد پر شده، چون افراد زیاد آمدند این جا، بحمداللَه راه خدا هم باز است بحمداللَه افراد نسبت به راه خدا تمایل دارند، و بحمداللَه بحمداللَه بحمداللَه .... اما وقتی كه به واسطه‌

 یك قضیه، یك مسئله پیدا شود نسبت به بعضی از موارد تشكیكاتی به وجود بیاید بر آن اساس توقعاتی به وجود بیاید، مطالب‌ی گفته شود كه با سلیقه بعضی ها موافق نیاید و با ذوق بعضی‌ها همگون نشود التفات كردید می‌بینید یك قدری از انسان فاصله می‌گیرند و بعد كم كم این فاصله از نقطه نظر نفسانی تبدیل به یك فاصلةفیزیكی و دوری و ابتعاد می‌شود مجلسی كه فرض كنید كه هزار نفر در آن بود تبدیل به هشتصد می‌شود هشتصد تبدیل به ششصد می‌شود تا می‌رسد به صد نفر و پنجاه نفر و ده نفر، می‌گوییم ای داد بیداد! راه خدا رونقش را از دست داده! مردم دیگر مسلمان نیستند مردم دیگر اسلام را كنار گذاشتند، دیگر كسی توجه ندارد، دیگر غریب است، خدا غریب شده! نه! خدا غریب نیست چه شده؟ تو غریب شدی، خدا سر جایش است در مقام عزّ خود هم مستغرق است و نیاز به كسی ندارد، هوالغنی الحمید، او در مقام عزت و در مقام كبریائیت خود متفرد است، ما نیازمند به او هستیم، خداغنی است. اسلام هم غریب نیست. اسلام سرجایش هست. والیاسلام هم سرجایش است، والی و ولی اسلام حضرت بقیة اللَه ارواحنا لتراب مقدمه الفداء است نه من و نه غیر من، آن هم به سرجایش است و هر كسی را كه مورد عنایت او است دستگیری می‌كند و هر كسی كه به او توجه دارد حضرت او ر ا در كنف حمایت خود قرار می‌دهد.

 حالا پشت سر تو نمی‌آیند به اسلام چه مربوط است؟ حالا دور تو را نمی‌گیرند به اسلام چه ارتباطی دارد؟ تو غریب شدی، اسلام كه غریب نیست. تو هم می‌خواهی غریب باشی غریب باش به جایی برنمی‌خورد. نه خدا درغربت است نه اسلام در غربت است نه امام زمان درغربت ا ست، هیچ كس در غربت نیست. در غربت ما هستیم كه خود را از حقیقت دور انداختیم و بین خود و بین حقیقت فا صله قرار دادیم. به جای این كه خود را به حقیقت برسانیمخواستیم حقیقت را به دنبال خود بكشانیم، حقیقت هم كه به دنبال ما نمی‌آید، واقعیت هم كه به دنبال ما نمی‌آید. واقعیت و حقیقتافرادی دارد، چه بخواهیم و بچه نخواهیم آن حقیقت و واقعیت و نفس الامر و راه خدا افراد خودش را پیدا می‌كند و دست ما نیست.

 این جا كه می‌رسد نه! ای وای به داد اسلام برسیدای وای چه ای وای چه افراد زرنگ و رند در این مسائلی كه برای آنها پیش می‌آید آن مطلب اصلی را فراموش نمی‌كنند آیا شده قضیه‌ای پیش بیاید برای شخصی، شخصی كه به بازار می‌رود در بازار دكان دارد حجره دارد مكتبه‌ای دارد آیا شده بازار را تعطیل كند؟ نرود؟ چون فلان قضیه برای من اتفاق افتاده فلان قضیه ناگواری برای من در منزل اتفاق افتاده، بنده دیگر در مغازه نمی‌روم! نه! این طور نیست حالا یك روز دو روز تعطیل می‌كند یك پارچه‌

 هم آن جا می‌نویسد بعدازروز سوم و چندم دوباره شروع می‌كند، هیچ وقت شده یك شخصی كه دارد تحصیل علم می‌كند اگر یك قضیه‌ای برای او اتفاق بیافتد، پدرش از دنیا برود مادرش از دنیا برود برادرش از دنیا برود این دیگر دانشگاهش را تعطیل كند و بگوید من دیگر درس نمی‌خوانم؟ خب پدر از دنیا رفت رفت به این چه مربوط است؟ هان؟ اگركسی بپرسد آقا شما پدرت از دنیا رفته چرا می‌روی تحصیل می‌كنی؟ می‌گوید به من چه مربوط است؟ پدرم از دنیا رفته من باید به كار خودم ادامه بدهم.

 برای افرادی كه می‌خواهند به دنبال حقیقت و مطلب بروند فراز و نشیب های زندگی مثل همین مسائل است كه برای یك شخص كاسب اتفاق می‌افتد برای یك شخص محصل اتفاق می‌افتد و این هیچ گونه نقصانی در وضع آنها و در راه آنها ایجاد نمی‌كند، آنها به جای خودو بعد اینها می‌روند. چرا؟ چون سعادت را و واقعیت را در رسیدن به آن هدف می‌بینند نه این كه سعادت را در حوادث گذران و روزمره زندگی، اگر مسئله در این قضیه خلاصه می‌شد خب این نوسانات می‌بایست برای آنها مسئله ایجاد كند. یا فرض كنید پزشكی كه فردا یك عملی دارد شب یك قضیه ا تفاق می‌افتد فردا عمل خود را لغو می‌كند؟ فردا در مطب خودش را می‌بندد؟ نه! می‌گوید آن حادثه به جای خود، كار خود هم به جای خود.

 سالك راه خدا آن چه را كه باید هدف قرار بدهد رسیدن به كمال است و باید این را هم بداند كه آن رسیدن به كمال به راحتی به دست نمی‌آید آن رسیدن به كمال مرض دارد صحت دارد ضیق دارد گشایش دارد مصیبت دارد اوقات عادی دارد گرما دارد سرما دارد فراز و نشیب دارد ا ینها را دارد و همراه با اینها حاصل می‌شود به قول مرحوم آقا هیچ وقت سالكی را در تخت روان قرار ندادند و ملائكه بادش بزنندتا برسد، نه! مانند سایر افراد حالا ما یك مرتبه بعد را نقل نمی‌كنیم كه ممكن است بعد از این چه مرتبه‌ای باشد همین مرتبه را فعلا [می‌گوییم‌] در این مرتبه سالك راه خدا زندگی او مانند سایر افراد است. مگر افراد دیگر مریض نمی‌شوند؟ شما الان بروید مطباین دكترها را ببینید دیگر، اینها همه مریض هستند دیگر، یكی سرش درد می‌كند یكی معده او درد می‌كند یكی قلبش درد می‌كند یكی شش او درد می‌كند یكی را عمل می‌كنند آن یكی را می‌برند آن یكی را می‌دوزند آن یكی را دوا می‌دهند آنها همه سالك هستند؟ قضیه سالك هم همین طور است، تفاوتی با افراد دیگر ندارد. منتها سالك به این مسئله توجه ندارد اما افراد دیگر توجه آنها نسبت به این قضیه است.

 بر این اساس انسان نباید مسائلی كه برای او پیدا می‌شود او را از اتقان و حركت و سرعت و گرمی‌و حرارت نسبت به هدف، باز بدارد. گرچه این مطالبی كه برای انسان پیدا می‌شود دشوار است‌

 ولی اگر انسان متوجه باشد كه هدفش باشد و چه غایتی را دارد تعقیب می‌كند برای او مطلب آن چنان مشكل نمی‌آید.

 به فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند، صبروا ایاما قلیله اعقبتهم راحة طویله‌[[1]](#footnote-1) ایام كمی‌را اینها صبر می‌كنند ولی بعد به دنبالش یك، راحتی ممتد و به اضافه بی نهایت [وجود دارد.] و آیا این ارزش را ندراد كه انسان نسبت به مسئله صبر و تحمل كند و مطلب را از دست ندهد؟ مطلب را از دست ندهد.

 مرحوم آقا می‌فرمودند در آن ایامی‌كه ما در نجف بودیم با مرحوم آقا سیدجمال الدین گلپایگانی كه از مراجع تقلید بود و مرد بسیار بزرگی بود و شاگرد اخلاقی و عرفانی مرحوم آقا سیداحمد كربلایی بود كه شرح حال ایشان را به نحو مختصر در ابتدا و در مقدمه كتاب توحیدعلمی‌و عینی مرحوم آقا نقل كردند. ایشان گفتند ما با ایشان خیلی رفت و آمد داشتیم وحشر و نشر داشتیم مطالبی را كه ایشان به ما می‌گفتند حتی از فرزندان خودشانهم پنهان می‌كردند می‌گفتند وقتی كه با ما صحبت می‌كردند اگر یكی از فرزندانشان می‌خواست بیاید بالاه یكدفعه مطلب را عوض می‌كردند و یك مطلب فقهی، یك مسئله فقهی مطرح می‌كردند، به این حدّ و این خیلی عجیب است كه چطور یك شخص، یك پدر، مطالب راحتی از بعضی از فرزندان خودش مخفی می‌كند. ایشان می‌فرمودند من یك وقتی رفتم به عیادت ایشان، ایشان مریض بودند در همان زمان هم یك حادثه ای برای یكی از فرزندان ایشان اتفاق افتاد، حادثه بسیار ناراحت كننده و مولمه‌ای كه موجب بستری شدن یكی از فرزندان ایشان شد و در همان زمان هم از نقطه‌نظر ا قتصادی فقر بسیار به نحو شدیدی به ایشان و خانوادة ایشان رو آورده بود و اینها همه یك طرف، توقعات علیا مخدره مكرمه هم از یك طرف و خلاصه توقعات و مسائل و دیگر ...! كه این چه وضعی است و شما هم مثل بقیه هستید و چرا ما باید این طور باشیم و خلاصه از این قبیل مسائل. می‌فرمودند گاهگاهی مطالبی ایشان به ما می‌گفت. علی كل حال حالا یا شوخی و مزاح، اینها با خودشان.

 ایشان می‌فرمودند من كنار همان بستر ایشان نشسته بودم، دیدم ایشان دارند صحیفه سجادیه مطالعه می‌كنند و با یك صدای بسیار جاذبی فقرات صحیفه سجادیه را ایشان داشتند می‌خواندند، وقتی كه من وارد شدم یك مقداری ایشان ادامه دادند و بعد آن صحیفه را گذاشتند كنار. من مطلع بودم‌

 از قضایا و مسائلی كه دارد بر ایشان می‌گذرد، گفتند آقا سیدمحمد حسین یك مطلبی به شما می‌خواهم بگویم، كسی كه عرفان ندارد نه دنیا دارد نه آخرت دارد، من را ا لان داری با این وضعم می‌بینی، با این اوضاع داری می‌بینی، من الان خوش هستم و وقتی این حرف را می‌زدند واقعا می‌زدند یعنی این مطلب را از روی واقع و از روی قلب می‌گفتند. گفتند من واقعا خوش هستم و وقتی این صحیفه سجادیه را می‌خواندند انگار به طور كلی از دنیا و از متعلقات دنیا منعزل و بركنار بودند انگار در یك عالم دیگری بودند.

 خب چرا این طور قضیه پیدا می‌شود؟ به خاطر این كه هدف و غایت چیز دیگر است نفس متحول شده است و دیگراز این وادی بیرون آمده است و مسائل را دیگر روزمره می‌بیند. قضیه ای است اتفاق می‌افتد و بعد می‌آید و می‌رود. دیگر چرا فكر در این جا بیاید؟ چرا دل در این جا قرار بگیرد؟ چرا انسان خودش را در این جا دیگر معطل كند؟ اینها به خاطر این كه هدف را چیز دیگر قرار دادند و نظیر این مسئله در نقطه مقابل هست. این از نقطه‌نظر فراز و نشیب ها است، برخلاف این مسئله هم از این طرف وجود دارد.

 بسیاری از موارد دیده می‌شود كه دوستان می‌گویند ما حالات خوبی داشتیم و الان دیگر نداریم، خوابهایی می‌دیدیم و الان دیگر نمی‌بینیم، مدركاتی داشتیم والان نداریم. این هم از این نقطه نظر محل اشكال است چرا؟ چون سالك كه راه و حركت خودش را به خاطر مدركات نباید قرار بدهد عمل راانجام بدهد برای این كه خواب ببیند برای این كه ا ین مدركات را پیدا كند برای این كه حال او خوب باشد برای این كه در یك همچنین مكاشفاتی قرار دارد برای این كه در یك همچنین ذهنیاتی قرار دارد! تمام اینها التذاذات نفسانی است كه در قا لب مسائل روحانی می‌آید.

 التذاذات بر دو جور است یا التذاذات شیطانی است مانند رسیدن به ریاست و منصب و مال و جاه و تغلب بر افراد و حكومت بر افراد و در سر همدیگر زدن و برای رسیدن به یك موقعیت از هزار افتراء و عملحرام فروگذار نكردن و امثال ذلك، اینها همه التذاذات نفسانی و شیطانی و ظلمانی است. یك التذاذات دیگر هم داریم آنها التذاذات نفسانی است در حجب نورانی، اینها مال حجب ظلمانی است. آن التذاذات همالتذاذات نفس است منتهی آن التذاذات در قالب خوابها در قالب مكاشفات در قالب بروزات و ظهورات و در قالب ادراكات، نه ادراكات باطل ادراكات حقیقی، حتی ادراكات عالم وجود، ادراكات معانی، دخل و تصرفات، اعمال امور غیر عادی و خارق العاده، تصرف در امور دیگران، اینها هم التذاذاتاست. منتهی این التذاذات نورانی است و این التذاذات هم مانع از رسیدن به حق است نه‌

 تنها آنالتذاذات ظلمانی كه در جای خود، كه شرط اولیه حركت سالك به سوی كمال گذشت از التذاذات شیطانی است و كنار گذاردن آنها كه در كتب ذكر شده است، بلكه بعد از گذشت از این مرتبه، عبور از التذاذاتنورانی، حجاب بسیار عمیق و بسیار مستحكمی‌است كه كمند افرادی كه بتوانند از این حجب نورانی بگذرند.

 امیرالمؤمنین علیه السلام در [مناجات‌] شعبانیه می‌فرماید حتی تخرق ابصار القلوب حجب النور فتصل الی معدن العظمه و تصیر ارواحنا معلقی بعز قدسك، تخرق، پاره كند حتی تخرق ابصار القلوب، چشمهای قلب این حجابهای نور را كنار بزند، حجابهای نور یعنی همین‌ها.

 نفس انسان نسبت به مسائلی كه برای او پیدا می‌شوددلخوش می‌شود نفس انسان نسبت به مدركاتی كه خداوند نصیب او می‌كند اظهار رضایت می‌كند امروز بحمداللَه مكاشفاتمان مكاشفات خوبی بود، امروز فلان مسئله را دیدیدم دیشب فلان قضیه را به ما گفتند دیشب فلان قضیه الهام شد. تمام اینها مانع راه سالك است سالك كه نباید برای مكاشفه كار كند سالك كه نباید برای ادراكات كار كند راه سالك كه راه مكاشفه كند می‌خواهد به انسان ا لهام بشود یا نشود می‌خواهد مكاشفه‌ای بیاید یا نیاید، می‌خواهد ادراك یك معنا بیاید می‌خواهد نیاید. و این می‌آید ما نع می‌شود و می‌آید فخر می‌فروشد و اظهار بزرگی و علوّ می‌كند نسبت به افراد دیگر. امروز این را به ما گفتند به شما چیزی نگفتند؟ مطلبی به شما نرسیده است؟ یا مدتی انسان خوابی نمی‌بیند دلواپس می‌شود كه حالش بد شده است و امثال ذلك. تما م اینها حجب نورانی است كه مانع راه انسان است و امروزه در شرح حال این چنین افراد، ما كتب در كوچه و بازار زیاد می‌بینیم. راجع به فلان شخص كه از دنیا رفته است كتاب نوشته شده است كه بنده هم مطالعه كردم، به این مقدار، از اول تا آخر، ایشان این كار را كرد آن كار را كرد آن كار را كرد این مرده را زنده كرد این مریض را شفا داد از فلان قضیه خبر داد از فلان چیز خبر داد، این را اسمش را گذاشتند عارف! عارف بزرگ و كذا و كذا و فلان كس این طور و این طور.

 یكی از همین افرادی كه اخیرا هم نسبت به او كتاب نوشته شده و دارای حالاتی دارد و خود من هم از ایشان قضایایی دارم، من جمله از قضایایی كه بنده از ایشان دارم این بود كه یك شخصی كه مبتلا به سرطان شده بود سرطان لنفاوی و سرطان خون و رفته بود در آمریكا و آنها هم جوابش كرده بودند و برگشته بود، مادر این بواسطه بعضی از افراد می‌رود در یكی از شهرستانها كه او بود و به او مراجعه می‌كند و می‌گوید چون سید اولاد پیغمبر هستی حالا من [حاجت‌] تو را استدعا می‌كنم كه برآورده بشود و دعا می‌كند و این شخص شفا پیدا می‌كند و الان هم این شخص زنده است و سالها از این قضیه‌

 می‌گذرد بیست سال از این قضیه می‌گذرد. راجع به این شخص كتاب نوشته شده است و مسائلش هم روشن است و همه می‌دانند، شاید اگر اسمش را ببرم خیلی از افراد راجع به این اسم آشنایی داشته باشند.

 این شخص می‌رود در كربلا خدمت مرحوم آقای حداد می‌رسد ببینید فرق بین عارف و [دیگران در چیست؟] این را می‌گویند حجب نور خدمت ایشان می‌رسد. مرحوم آقای حداد رو می‌كنند به ایشان و می‌گویند چه به دست آوردی؟ می‌گوید به واسطه توسلاتی كه به ائمه علیهم السلام داشتم آثار اسم اعظم را به من دادند و من تصرف می‌كنم و واقعا هم تصرف می‌كرد البته بنده ایشان را ندیده بودم مرحوم آقا ایشان را دیده بودند و جلساتی هم با ایشان داشتند و در منزل آقای حداد هم رفت و آمد می‌كرد ولی بعد از آقای حداد جدا شدو حتی شنیدم كه پشت سر ایشان هم مطالبی را می‌گوید، علی كل حال گفت به من اسم اعظم را دادند ایشان فرمودند با آن اسم اعظم چه می‌كنی؟ ایشان در جواب می‌گوید هر اراده‌ای كه بكنم در خارج تحقق پیدا می‌كند. خب این چیز كمی‌نیست، ایشان رو می‌كند و می‌گوید می‌خواهی این ا سم اعظم را از تو بگیرم؟ تا این حرف را می‌زند این شخص شروع می‌كند بدنش به لرزیدن! این جناب عارف باللَه! خب چرا می‌لرزی؟ شروع می‌كند بدنش به لرزیدن و می‌گوید نه آقا! نمیتوانم نمی‌توانم! ایشان دیگر هیچ نمی‌گویند. وقتی كه می‌رود رو می‌كند به [افراد] می‌گوید كه از دست داد.

 حالا جناب شخص محترم و آقای محترم! تو این قدر نمی‌دانی این شخصی كه می‌تواند این حال را از تو بگیرد خب بهترش را دارد به تو می‌دهد؟ التفات می‌كنید؟ این آدم رند نیست، آدم رند و زرنگ به چه كسی می‌گویند؟ به كسی می‌گویند كه سریع مطلب را بگیرد و در آن جا بیافتد. حالا كه تو می‌بینی این شخصاین قدرت را دارد خب چرا تو به بهتر و بالاتر و راقی‌تر و عالی‌تر رضایت نمی‌دهی؟ این می‌شود چه؟ این می‌شود گیر نفسانی! حجب نور این جا است. این ابصار قلوبش، خرق حجب نور را نكرده است، در این مرتبه مانده است. مجالس روضه دارد مجالس تعزیه دارد برای امام حسین روضه می‌خواند خوب هم می‌خواند گریه هم می‌گیرد از افراد، همه هم می‌آیند می‌روند تعریف می‌كنند چه می‌كنند ولی چه؟ خودش گرفتار است. امام حسین را می‌خواند ولی امامحسین نه در حدّآقای حداد را، امام حسین در حد خودش را. امام حسین حدّدارد سیدالشهدا مراتب دارد سیدالشهدا به ا ندازه كیفیت ادراك و ظرفیت تك تك افراد ما، مراتب دارد. سیدالشهدای این یكجور است و سیدالشهدای آن یك جور است هر شخصی برای خود یك سیدالشهدا دارد. سیدالشهدای عارف كیست؟ آن سیدالشهدای‌

 واقعی است، بقیههمه خیالی است منتهی خیالات متفاوت است‌

 چرا پیغمبر فرمودند كسی كه بیاید و فرزند مرا البته این قضیه هم مربوط به سیدالشهدا است و هم مربوط به امام رضا علیه السلاماست با معرفت، اول می‌فرماید كه ثواب یكحج و یك عمره دارد آن عایشه تعجب می‌كند حضرت می‌فرمایدثواب دو حج و دو عمره دارد ثواب سه حج و سه عمره ثواب ده [حج و ده عمره‌] بعد می‌فرماید ثواب هزار حج مقبول و هزار عمره مقبوله دارد. همه اینها درست است. یك حج و یك عمره برای این، دو حج برای آن، دهحج برای آن، هزار هم برای كی؟ و برای یك شخص اصلا ثواب ندارد یعنی در حدّ ثواب نمی‌گنجد! آن كیست؟ آنعارف است. عارف بیاید به زیارت امام رضا علیه السلام اصلا برای او ثواب نمی‌نویسند او از ثواب گذشته است، آن دیگر در مرتبه ثواب نیست آن دیگر در مقام داد و ستد نیست آن می‌گوید اصلا برای من ثواب ننویس من امام رضا را می‌خواهم ثواب نمی‌خواهم ملائكه ثواب هم مال خودتان، بریزیددر كیسه خودتان. من آمدم زیارت امام رضا و امام رضا را می‌خواهم، شما می‌خواهید به من ثواب بدهید ده حج و عمره؟ آن مال خودتان این حجاب می‌شود چه؟ حجاب نور.

 پس بنابراین آن راه متقن و راه صحیح اولیای خدا چه راهی است؟ آن راهی است كه نه فراز و نشیب در زندگی، تأثیری در حركت بگذارد ونهالتذاذات نفسانی روحانی، در این مسئله بخواهد منعی ایجاد كند، مكاشفه شد شد نشد نشد، مطلبی رسید رسید نرسید نرسید، خوابی دیده شد كه دیده شد، صد سال دیده نشد نشد. بله! اگر خدا در روز قیامت بگوید چون خواب ندیدی ما از رتبه‌تو كم می‌گذاریم، خب چرا باید به فكر باشد. اگر بگوید چون مكاشفه نكردی از مقام تو كم می‌گذاریم خب باید نگران باشیم. ولی قطع بدانید كه خدای متعال اگر از هر چی از ما سوال كند از این یكی سوال نمی‌كند. چرا خواب ندیدی؟ چرا مكاشفه نكردی؟ چرا برای تو مطالب پیدا نشد؟ از این مطالب هیچ خبری در این جا نیست. این نكته‌ای بود كه به نظر رسید خدمت دوستان این مطلب را عرض كنم.

 مطالبی توسط نامه كه برای بنده می‌رسد راجع به این قضیه می‌خواستم یك دو سه نكته را خدمت رفقا جسارتا عرض كنم كه انشاءاللَه مورد عفو و پذیرش دوستان قرار می‌گیرد.

 بر اساس مطالبی كه امروز عرض شد دیگر موقعیت و كیفیت حركت انسان روشن می‌شود بسیاری از دوستان از عدم یا از تقلیل مدركات اظهار گله و شكایت دارند كه خب طبعا با توجه به مطالبی كه امروز عرض شد دیگر این گلایه نمی‌تواند جای مناسب به خودش را داشته باشد. بسیاری از افراد از این كه قبلا دارای حالاتی بودند حالات انبساط نفسانی بودند انبساط قلب بودند و بعد از گذشت‌

 زمانی آن حالت نیست اینها ناله و گلایه دارند خب این هم طبعا جایی ندارد و نمی‌تواند این مسئله در میزان و معیار سنجش راه دخیل باشد.

 آن چه كه برای انسان مهم است و ما از بزرگان این ملاك و معیار را شنیدیم او این است كه انسان نسبت به هدف و مسیر خود چقدر اهتمام دارد؟ این مهم است. ا گر در وجود خودمان احساس كردیم اهتماممان كم شده باید به فكر بیفتیم. نسبت به راه خود سردی مشاهده می‌كنیم باید به فكر بیافتیم نسبت به مسیر خود آن گذشت لازم را احساس نمی‌كنیم این جا باید به فكر بیافتیم اما این كه حالا فرض كن خواب نمی‌بینیم مكاشفه نمی‌بینیم مدركاتی نداریم حالتانبساط نداریم، نه! اینها هیچ دلیل برای این مسئله نیست.

 و همین طور راجع به جریاناتی كه در اطراف ما می‌گذرد، افرادی كه در دور و بر ما هستند. خیلی از دوستان هستند كه اینها اظهار می‌دارند چراافرادی كه در دور و بر ما هستند نسبت به این راه تمایل ندارند؟ خب ندارند كه ندارند. هر شخصی یك حالی دارد و یك مدركاتی دارد همین مطالبی را كه من خدمت شما امروز عرض كردم، اگر این مطالب را در جلوی چهارصد هزار نفر بگویم از این چهار صد هزار نفر شاید پنجاه نفر [هم‌] حرف من را قبول نكنند، التفات كردید! همین مسائلی را كه بنده مطرح می‌كنم، در جلسات مختلف، در جلسات عنوان بصری، طبعا این مطالب به گوش خیلی ها می‌رسد چه در ایران و چه در خارج از ایران، همه هم می‌شنوند این مطالب را، ا فراد بسیار زیادی هستند كه نقل می‌كنند وقتی این مطالب را می‌شنوند تغییر و تحولاتی در آن‌ها پیدا می‌شود و به طور كلی زندگی آنها را از زیر و رو تغییر می‌دهد، بعضی‌ها هستند همین مطالب را می‌شنوند و صرفا به عنوان مطالب جدید به اینها نگاه می‌كنند، در این حد. بعضی‌ها هستند همین مطالب را می‌شنوند و با سردی برخورد می‌كنند. بعضی هستند این مطالب را می‌شنوند و پشت سر ما هم حرف می‌زنند. ببینید! مطالب یك مطلب است افراد در ارتباط با قضیه متفاوت هستند

 مرحوم آقا كتابی نوشند به نام وظیفه‌فرد مسلمان، شایدعده زیادی از شما آن را مطالعه كرده باشید. هر شخصی، منصفانه و بی غل و غشّ این كتاب را مطالعه كند متوجه صدق و خلوص قلم نویسنده این كتاب خواهد شد. این كتاب بر اثر سخنرانی بود كه من در مشهد كردم و به دنبال این سخنرانی سوالات زیادی به وجود آمد، مرحوم آقا در پاسخ این سوالات، در عرض شش روز این مطالب را روزی یك ساعت گفتند و بعد این به صورت كتاب درآمدو مشخص است كه این قلم، قلم ایشان هم نیست این كتاب به صورت كلامی‌و گفتاری مطرح شده و بعضی همان را به صورت كتاب‌

 درآوردند. خب این كتاب مطرح شده است. افراد در ارتباط با این كتاب دارای حالات و نگرشهای متفاوتی بودند. وقتی این كتاب پخش شد بسیاری از افراد از این كتاب استقبال كردند و مطالب را به عنوان یك مطالب واقعی در نظر گرفتند و نسبت به این به دیده انصاف و قبول نگریستند و بعضی از افراد با شك و تردید به این مطالب نگاه كردند بعضی از افراد شروع كردند بر علیه مرحوم آقا حرف زدن، من جمله در بعضی از همین مجلاتی كه در آن زمان ماهنامه انتشار پیدا می‌كرد در یك ماهنامه مرحوم آقا را به باد انتقاد و اظهار خودیت و منیت و مطرح كردن خود در قبال افراد دیگر و چهره‌های دیگر و شخصت های دیگر كردند و بنده الان آن مجله را دارم كه [گفتند] ایشان در این كتاب فقط درصدد آن است كه خود را مطرح كند و حتی بعضی از افرادی كه خیلی مسئله مهمی‌است بعضی ازا فرادی كه حتی مدعی سلوك بودند و خود را از شاگردانِ شاگردان مرحوم قاضی می‌دانستنددر بالای منبر در مسجد قائم صریحا گفتند كه بعضی ها [كه‌] خود منظورشان ایشان بودند مدعی عرفان و ارشاد هستند اینها در كلماتشان دم از خود می‌زنند و خودرا مطرح می‌كنند در قبال افراد دیگر و در قبال شخصیت های دیگر! ببینید شیطان تا كجا جلو می‌آید؟ تا كجا این شیطان ...؟ خب این كتاب را فلان شخص هم خوانده دیگر، خب چطور شد كه این شخص كه علمش از تو بیشتر و تقوایش از تو بیشتر، یك همچنین نظریه‌ای نداده است؟ همین كتاب را من هم خواندم یك همچنین مطلبی به نظر نرسیده، یك همچنین مطلبی به نظر بنده نیامده، در حالتی كه اگر قرار به اشكال باشد بنده خودم در این كتاب در بعضی از موارد اشكال گرفتم و خود مرحوم آقا اشكال را تصحیح كردند یعنی مسئله مسئله ابوّت و بنوّت و انتساب نیست. ولی شما می‌بینید افراد مختلف در ارتباط با یك مطلب واكنشهای مختلفی دارند. این دیگر دست ما نیست مشكل مشكل دیگری است. یا ا نسان باید قلم و بیانش را ببندد یا این كه كاری به این حرفها نداشته باشد

 وقتی كه به من اعتراض كردند كه چرا پدر شما این را نوشته؟ بنده به بعضی از اینها گفتم شما مجبور نبودید بخوانید مجبور نبودید بخوانید. خب جواب چیست؟ كی گفته شما این كتاب را بخوانید؟ ایشان این كتاب را نوشتند یا دروغ نوشتند خب بیاید [بگویید] آقا به این دلیل به این دلیل این حكایتی كه در این جا شده این نقل قولی كه در این جا شدهاین دروغ است دروغ ا ست، این را كه نمی‌توانید بگویید دروغ است یا این كه اگر راست نوشتند پس چرا می‌گویید دم از خود زدند؟ وانگهی بخواهید یا نخواهید مطالبی را كه با او موافق نیستید به زودی و عن قریب خواهید شنید ما با حقیقت و واقعیت نمی‌توانیم سر ستیز داشته باشیم و بجنگیم. واقعیت خود را نشان می‌دهد.

 در همان زمان سابق وقتی كه یك روز عكس مرحوم مدرس را روی اسكناس چاپ كرده بودند این عكس دست من بود رفتم اتاق مرحوم آقا و گفتم كه آقا! عكس مدرس را چاپ كردند نگاه كنید، ایشان یك نگاهی كردند و خندیدند، گفتند فلانی! ممكن است حق برای دو یا سه روزی مخفی بماند ولی بالاخره حق خودش را نشان می‌دهد، مدرس مرد حق بود چند صباحی در اخفاء شخصیت او كوشیدند ولی این حق خودش را نشان داد. التفات می‌كنید

 ما سرمان كلاه می‌رود چرا ما نیاییم با واقعیات خودمان را منطبق كنیم؟ چرا بیاییم واقعیات را وارونه جلوه دهیم؟ چرا؟ هم موجب از بین رفتن سعادتی شدیم و هم گرفتاری اغفال دیگران را بر خود پذیرفتیم، جواب این را چه می‌دهیم؟ وقتی یك مطلبی وجود خارجی ندارد چرا باید بگوییم وجود خارجی دارد؟ وقتی یكمطلبی وجود خارجی دارد چرا باید بگوییم وجود خارجی ندارد؟ پس بنابراین دیگر نبایدنگران این بود كه چرا فلان شخص از بستگان ما نسبت به این مطالب توجهی ندارد؟ خب ما چه می‌دانیم؟ شاید بعد متنبه شود شاید بعد مطلب را به نحو دیگری بپذیرد شاید هنوز موقع او نرسیده. مگر ما و شما، افرادی كه دراین جا حضور دارید، از سی سال پیش با این مطالب آشنا بودیم؟ دری بهتخته‌ای می‌خورد راهی باز می‌شود روزنه‌ای باز می‌شود یك مطلبی منكشف می‌شود وضع انسان را تغییر میدهد زندگیانسان را عوض می‌كند برای همه ما به این كیفیت مطلب روشن شده است مگر غیر از این بوده است؟

 كدام یك از افرادی كه در این جا نشستند از وقتی كه از مادر متولد شدند سالك بودند؟ كدام؟ كدام یك از افرادی كه در این جا نشستند از سی سال پیش از چهل سال پیش نسبت به این مطالب آشنایی و اطلاع داشتند؟ اوضاع به همین وضع است، یك مسئله‌ای پیش می‌آید یك آشنایی پیش می‌آیدنسبت به قضیه مسئله روشن می‌شود. خداوند راههای متفاوت و طرق مختلفی برای دستگیری انسان قرار داده است. پس بنابراین یكی این كه نسبت به عدم توجه افرادی كه در دور و بر ما هستند ما نباید واكنش نشان بدهیم هر شخصی راه خودش را می‌رود.

 بله ما نسبت به تبیین مسائل به نحو مطلوب، در خور ظرفیت و فهم افراد كوتاهی نباید كنیم این یك مطلب است حالا مطلب پذیرفته می‌شود [بشود] پذ یرفته نمی‌شود نشود. هیچ نباید كیفیت رفتار و ارتباط ما باافرادی كه در جوانب ما هستند به واسطه عدم پذیرش اینها، فرق كند. یك وقت یكی از شاگردان مرحوم آقا آمده بود پیش ایشان و می‌گفت آقا! پدر من كمونیست ا ست اصلا كمونیست است من با او چگونه رفتار كنم؟ ایشان فرمودند این حرف من نیست ایشان فرمودند با او مانند یك پدر

 مسلمان واقعی و شیعه امیرالمؤمنین بایدعمل كنی، او راه خودش را دارد مسیر خودش را دارد، وظیفه تو است كه پدر تو است، شوهر تو است وظیفه این است كه اطاعت كنی. فقط در مسائل حرام، زننباید از شوهر اطاعت كند حتی در مسئله‌ای كه مكروه است وقتی كه رضایت شوهر بر این است زن به خاطر خدا باید از شوهر اطاعت كند. به فلان جا برویم البته اگر حرام نباشد فلان كار راانجام بده ...

 بسیاری از دوستان می‌نویسند كه شما در فلان جا گفتید كه زن نباید با مرد صحبت كند ولی شوهر من میخواهد كه من قبض آب و برق را فرض كنید كه ببرم، خب ببر آن جا می‌برد می‌دهد به كسی كه بدهد، خب چه اشكالی دارد؟ یا این كه فرض كنید كه خرید را این‌طور انجام بدهد خب انسان می‌تواند به یك نحوی كه كمتر در تما س باشد انجام دهدكه رضایت شوهر را هم به دست بیاورد. یك مخدره‌ای نوشته بود كه وقتی مهمان مرد دارم شوهر من از من میخواهد كه بیایم با او دست بدهم گفتم نخیر حرام است و شما نباید این كار را انجام بدهی، این حرام است. یا اینكه از من می‌خواهد با او بیایم و بنشیم و با او بگویم و بخندم، می‌گویم نخیر! حرام است. صحبت كردن زن نامحرم با مرد نامحرم حرام است در صورتی كه خارج از حدود متعارف باشد این حرام است. بله انسان می‌تواند به یك نحوی كه از این قضیه بگذرد می‌تواند یك نحوه‌ای انجام بدهد كه مرتكب عمل حرام هم نشده باشد.

 مگر حتما باید شوهر انسان سالك باشد؟ مگر حتما باید شوهر انسان عارف باشد؟ و یا به عكس بعضی از دوستان هستند می‌گویند آقا عیال ما نسبت به این راه خیلی تمایل ندارد خب ندارد كه ندارد، شما زندگیت را باید با او بكنی، زندگی معمولی، به خوبی به خوشی به صفا و صمیمیت و به محبت و مودت باید بگذرد و هر كسی بین خود و بین خدای خودش راهی دارد از كجا معلوماست كه او به خدا نزدیكتر از تو نباشد؟ واقعا مسئله این طور است ها! واقعا به این مسئله توجه كنید از كجا معلوم است زنی در دل و ضمیر و نفس خودش به خدا نزدیكتر از آن شوهری نباشد كه مدعی است؟ و یا به عكس، شوهری در دل و سر و سویدای خودش با خدا راز و نیازی دارد وحالی دارد گرچه حالا ا سما به اینعنوانها متصف نیست و معنون به این عنوانها هم نیست.

 پس بنابراین راه توحیدی و راه سلوك این نیست كه انسان خود را از دیگران جدا و دیگران را از خود جدا و برای خود راه جدایی فرض كند

 مطلب دیگری كه در ارتباط با این قضیه است بسیاری از دوستان این مطلب را می‌پرسند كه ما افرادی را می‌بینیم كه اینها مستعد هستند آیا ما با اینها صحبت بكنیم؟ ببینید! همان مطلبی را خدمت دوستان عرض می‌كنم كه مرحوم آقا فرمودند. مرحوم آقا فرمودند این جا دكان و دم و دستگاه نیست و

 حساب اینجا حساب بیا و برو و شلوغی و این چیزها نیست. ایشان می‌فرمودند اگر ما می‌خواستیم در ا ین منزل را باز بگذاریم روزی هزار نفر این جا مراجعه می‌كردند، در منزلی كه داشتند در مشهد، روزهای اعیاد و وفیات روضه بود. روضه و جلسه‌عید بین الطلوعین تشكیل می‌شد و یك صبحانة مختصری و یك ساعت هم بعد از طلوع آفتاب خاتمه پیدا می‌كرد كه هر كسی كاری دارد به كارش برسد طلاب بروند به درسهایشان برسند و افراد دیگر هم بروند به مشاغلشان برسند یكی دو بار ازدحام جمعیت وقتی كه زیاد بود ما به آقا گفتیم كه جمعیت زیاد است می‌آیند در حیاط و را هرو می‌نشینند و تا كوچه هم امتداد پیدا می‌كند اجازه می‌دهید این با لای منزل یك طبقه دیگر ساخته شود كه افراد بیایند؟ ایشان فرمودند هر كسی می‌خواهد بیاید زودتر بیاید، گنجایش همین مقدار است، هیچی كم و زیاد هم نمی‌شود. حتی آن اتاق كناری را هم درش را باز نمی‌كردند. بعد از فوت مرحوم آقا به من گفتند كه آقا این طبقه‌بالا را بسازیم افرادی كه می‌آیند ...؟ من گفتم كاری كه مرحوم آقا نكردند ما بیایم بكنیم؟ مسئله به همان كیفیت است.

 راه خدا راه جنجال نیست راه شایعه نیست راه تبلیغات نیست راه اشاعه نیست راه .. نیست راه دعوتكردن غیر عادی نیست راه حزب نیست راه باندبازی نیست. راه خدا راه صدق است راه خلوص است راه صفا است هر كسی می‌آید بسم اللَه، راه خودش را دارد می‌رود، نه به بندهارتباط دارد نه به شما ارتباط دارد، هیچ ا رتباطی ندارد. بنده در این جا قسم می‌خورم این شوق و این فهم و این ادراك و این حمیت و این شور و این صمیمیت و این لطفی كه در دوستان هست به اندازه سر سوزنی ارتباط به بنده ندارد، به هیچ وجه من این مطلب را در خود نمی‌بینم و در این مسئله انشاءاللَه صا دق هستم هر شخصی بین خود و بین خدا .... دلیلش هم این است همین نوار بنده را هزار نفر گوش می‌دهند و نسبت به سخنهای من ترتیباثر نمی‌دهند، اگر هنر از من است پس چرا در آن جا این طور نیست؟ یعنی انسان كه شوخی ندارد با واقعیات واقعیات را باید انسان درست بررسی كند. همین صحبتهای بنده را بسیاری از افراد می‌شنوند و به دید انتقاد نسبت به این نگاه می‌كنند. و ما وظیفه و تعهد خصوصیات و نفسانیت را افراد را كه نداریم، نسبت به نفسانیاتافراد كه تعهدی نداریم. آن چه كه وظیفه ما هست اگر خیانت در تكلیف نكنیم آن چه را كه هست و واقعیت دارد به گوشاهلش، صادقانه برسانیم، فقط همین. دیگر پذیرش و عدم پذیرش بهعهده ما نیست و در این راستا خود بنده با یكی ازا فرادی كه در این جا هستند تفاوتی نداریم. من عمل كردم خودمنزدیك هستم عمل نكردم خودم دور هستم. سایر افراد هم در ارتباط با واقعیات و در ارتباط با مسائل همین حكم را دارند

 بنابراین هر شخص در وهله‌اول باید خودش را بیاید و متوجه خودش باشد واین راه را به عنوان ناموس خود تلقی كند كسی دیده شده ناموس خود را در اختیار دیگران قرار بدهد؟ مردی بیاید ناموسخود را به دیگران نشان بدهد! دیده شده است؟ راه انسان و راه سلوك و راه خدا مثل ناموس انسان است نباید انسان این را هر جایی مطرح كند و با هر كسی و ناكسی بیاید این را در میان بگذارد. بله اگر در یك فردی آمادگی دید اشتیاق دید شوق دید رغبت مضاعف دید در آن جا خب مضایقه نباید بكند اما این كه خودش به دنبال بیافتد این را بگیرد و آن را بگیرد و با آن حرف بزند با آن حرف بزندتمام اینها ممكن است ناشی از همان التذاذات باشد انسان خودش متوجه نشود كه چطور یك مسئله كهالتذاذ نفسانی است به صورت یك ایده و مبنای توحیدی درمی‌آید و انسان خیلی باید مراقبت كند. البته راجع به این قضیه انشاءاللَه پس فردا در جلسه عنوان بصری به دنبال مطالبی كه قبل بود مطالبی را عرض خواهم كرد در راستا با این مطلب.

 مطلب دیگری را كه دوستان مطرح می‌كنند مسائل و مشكلات خانوادگی است بارها بنده این مطلب را عرض كردم خدمت رفقا و دوستان، ولی ظاهرا هنوز آن طوری كه باید و شاید این قضیه به صورت جدی شاید جا نیفتاده است و او این است كه با توجه به اشتغالاتی كه حقیر دارم در جهات عدیده، امكان رسیدگی به مسائل خانوادگی برای بنده محال است نهاین كه حتی مشكل است می‌توانم بگویم محال است یعنی اگر شبانه روز به پنجاه ساعت هم ارتقاء پیدا كند رسیدگی به این مسائل برای بنده محال است مضافا به این كه اینها یك قضایایی است كه بااستشاره و با مشاورت افراد كاردان و خبیر هم ممكن استاین مسائل حل و فصل بشود و نیازی به مطرح كردن نیست. بنابراین فرستادن نامه‌ها این فقط می‌تواند وقت بنده را بگیرد علی كل حال وقتی كه نامه برای من می‌آید بنده نامه را مطالعه می‌كنم و این مانع از پرداختن به مسائل دیگر می‌شود در ارتباط با این قضیه بسیاری از دوستان گلایه دارند و در نامه هایی كه برای حقیر می‌نویسند كه جواب نامه راجع به فلان مسئله داده نشد و یا دو یا سه تا نامه داده شده بی پاسخ مانده، نامه‌هایی كه به دست بنده می‌رسد بنده مطالعه می‌كنم، اگر لازم ببینیم پاسخ را مفصلا خودم می‌نویسم یااین كه خودم مختصر پاسخ را می‌دهم خدمت دوستان رفقا. اگر چنانچه نامه‌ای بی پاسخ ماند دلیل بر این است كه نیازی به پاسخگویی به او وجود نداشته است نه این كه خدای نكرده حمل بر بی‌اهتمامی‌یا بی اعتنایی نسبت به آن اظهار محبت دوستان نسبت به حقیر بوده.

 سوالاتی كه در این زمینه مطرح می‌شود بسیار سوالات سوالات مفیدی است و بحمداللَه نشان دهندة رشد فكری و اعتقادی دوستان است و من خیلی شائف هستم از این كه احساس می‌كنم مطالبی‌

 كه مطرح می‌شود این مطالب مورد توجه قرار می‌گیرد و اگر چه خود قابل و لایق برای طرح این مسائل و عمل به این مطالب نیستیم ولی خب بحمداللَه مطالب به دست اهلش می‌رسد و اهلش نسبت به اینها توجه كافی دارند. اینها مطالبی بود كه مدتی به نظر حقیر می‌رسید كه این مطالب را عرض كنم.

 مجمل سخنان امروز ما بر اساس دو مسئله دور می‌زند: یكی عدم توجه به فراز و نشیب‌هایی كه در حول و حوش و جوانب زندگی ما وجود دارد كه اینها نباید موجب شود از آن اهتمام نسبت به راه كاسته شود و مسئله دیگر عدم توجه به نوسانات روحی و انبساطها و انقباض هایی كه برای انسان پیش می‌آید. آن سالكی موفق است این را به عنوان سرّ مسئله و نهایت سخن خدمت دوستان عرض كنم وحرف خودم هم نیست آن سالكی موفق است در راه خود، كه مطالب را بگیرد و به این طرف و آن طرف هم نگاه نكند به كسی كاری نداشته باشد كه كی چه می‌گوید؟ نسبت به مطلب چه برخوردی دارد؟ آیا دیگران مطالب او را می‌پذیرند؟ اگر مطرح كند می‌پذیرند یا نمی‌پذیرند؟ مطلبی را كه برای انسان روشن می‌شود بگیرد و برود جلو و به آن عمل كند.

 مرحوم آقا می‌فرمودند وقتی كه ما رفتیم به نجف در میان طلبه های نجف شاخص بودیم این اهل عرفان است، حوزه نجف حوزه ضد عرفان بود حوزه‌ای بود كه عرفان را مسخره می‌كرد و از بعضی از این مسائل خداوند پرده برداشت، حوزه‌ای بود كه مخالف باعرفان بود افرادی كه می‌رفتند به منزل مرحوم قاضی، عبا را سرمی‌كشیدند در شب كه كسی آنها را نبیند از این كوچه می‌رود! یك شخصی را می‌گذاشتند سركوچه، ببین كسی نمی‌آید برود، ما می‌رویم در كوچه، البته ما نمی‌گوییم اینهاكارشان درست بوده، نه! همه‌اینها را ما به آن انتقاد داریم، این جور آمدن مفت نمی‌ارزد فایده ندارد اینجور اگر می‌خواهی بروی پیش مرحوم قاضی برو پی كارت! عبا را بیانداز به دوشت در روز ساعت ده بعدازظهر ساعت پنج و شش جلو همه به همه هم بگو من می‌خواهم بروم پیش مرحوم قا ضی. عبا را روی سر كشیدن مال بزها است مال افراد ترسو است مال افراد بزدل است كه اینها ....! آن مرحوم قاضی به درد این نمی‌خورد. ایشان می‌فرمودند ما وقتی رفتیم آن جا، متوجه شدیم كه اینها به ما نظر دارند، این آقا فلان است! می‌گفتند ما اصلا تو گوشمان نمی‌آمد حرف دیگران تا این كه از این گوشمان خارج كنیم، اصلا گوش خود را به روی این حرفها بسته بودیم، حالا فلان آقا راجع به ما فلان حرف را می‌زند فلان حرف را می‌زند.

 دو نفر از آقایان قم نامه داده بودند برای مرحوم آقا، در آن وقتی كه در نجف بودند اگر اسم ببرم همه شما می‌شناسید همه اسمش را شنیدید، كه آقای آقا سیدمحمدحسین دست از این عرفانها شما

 بردار اینها راه درویشی است و انسان به جایی نمی‌رسد! مرحوم آقا در یك جمله فرمودند شما بروید گردوبازیتان را بكنید! جواب مختصر و مفید، بفرمایید چندتا گردو بخرید گردوبازی كنید. اصلا ایشان این جوری بودند اعتنا نمی‌كردندحالا فلانی حرف می‌زند نمی‌زند پشت سر ایشان حرف می‌زند، فلان.

 بله؟ دارید می‌بینید دیگر، خودتان دارید اوضاع را می‌بینید دیگر. حالا ما بلند شویم بیاییم و اظهار تأسف كنیم كه آیاین طور است آی آن طور است مردم این جور می‌گویند این طور برخورد می‌كنند فلان كس مخالف است. به ما چه مربوط است كه مخالف است؟ ما مطلب را باید صحیح بپذیریم بیخود نپذیریم فكر كنیم. نسبت به اتقان و احكام آن مطلب دقت كافی را بكنیم جهات سوال را در ذهن خود برطرف كنیم وقتی به حقانیت یك مطلب رسیدیم دیگر تمام، تمام شد. هر شخصیتی در دنیا بیاید حرف بزند بیاندازیم كنار. هر كسی و نویسنده ای می‌آید حرف می‌زند بگذاریم كنار، می‌زند برای خودش می‌زند. این روش روشی بود كه انجام دادند. ره چنان رو كه رهروان رفتند.

 امیداواریم خدای متعال ما را نسبت به وظایف خودمان بصیرتر و نسبت به راه خودمان استوارتر كند و آن چه كه مدّ نظر ما است فقط و فقط در راستای تحصیل رضای او و تحصیل ولی او عجل اللَه تعالی فرجه الشریف باشد.

 اللَهم صل علی محمد و آل محمد

1. ١. نهج البلاغه (عبده)، ج ٢، ص ١٦١ (با مقدارى اختلاف). [↑](#footnote-ref-1)